

ماجراهایی خواندنی از هووهای عصر قاجار!؟

۷ تیر ۱۳۹۴ ساعت ۲۰:۳۵

یکی از ویژگی‌های عصر قاجار، اختیار نمودن چند همسر از سوی مردان، به ویژه رجال درباری و اқشار مرفه جامعه بود، اما این موضوع گاه با واکنش‌های مخفیانه زنان همراه می‌شد.

پولاک درباره دردسر هوو در زمان ناصرالدین شاه می‌نویسد: سوزنده‌ترین دردی که آتش به جان زن ایرانی می‌زند، زن جدید گرفتن شوهرش یا مهر ورزیدن بیشتر به هووی دیگری است. در چنین موردی دیگر تسلی نمی‌پذیرد. بسیاری در چنین وضع و حالی نزد من می‌آمدند و برای رفع ناراحتی خود، چاره‌ای طبی می‌جستند.

همچنین این پزشک دربار ناصر می‌گزارش می‌دهد: هیچ زنی، نه برای خود و نه برای فرزندش، هرگز از غذا و دست پخت هوویش استفاده نمی‌کند. زیرا همواره از سوء نیت آنها در هراس است.

پولاک در ادامه بیان می‌کند: هرگاه زنی در یابد که شوهرش خیال گرفتن زن جدیدی دارد، دیگر می‌کوشد با تهدیدها، التماس‌ها و گریه‌ها وی را از آن باز دارد و اگر در چنین کاری توفیق نیابد، آن وقت می‌کوشد زن مورد نظر او را از چشم بیندازد و متهم کند. اما سرانجام، رضا به داده می‌دهد و با هووی خود آشتی می‌کند. نوعی سازش و حتی رقابت بین آنها برقرار می‌گردد و هر دو با توسل به خیانت، از شوهر خود انتقام می‌کشند.

همچنین می‌نویسد: در تابستان ۱۸۵۳ به همدان می‌رفتم، بین راه، خانم محترمی از ما پیشی گرفت. این خانم با اربه پُست به همدان می‌رفت و این کاری سخت و دشوار است که بندرت خانمی به آن تن در می‌دهد. وی خود را شاهزاده خانمی معرفی کرد. به محض رسیدن به همدان شیندم که این شاهزاده خانم قلابی، زن فیلبان سلطنتی بوده که به محض شنیدن خبر امکان ازدواج شوهرش، بدون فوت وقت، پیش او می‌رفته است. وی سی و پنج میل راه را ظرف دو روز طی کرد و این سعادت را یافت که عروسی را هم بزند!

خانم کارلا سرنا در توصیف یکی از صحنه‌های مختلفی که از زندگی اجتماعی مردم در بازارهای زمان ناصرالدین شاه قاجار مشاهده می‌شده، می‌نویسد: چند قدم آن طرف تر، پیرزنی زنگی، که کنیز یکی از خانواده‌های بسیار متمول است، آمده است برای رنگ کردن ناخن‌های خانم خود، حنا و برای آرایش مژگانش، سرمه برخورد. در حالی که عطار، حنا و سرمه را در کاغذ

ضخیم خاکستری رنگی می پیچید، آنچنان با تانی، نخ کلفت سفیدی را دور کاغذ می بندد که معلوم است می خواهد مجال کافی برای شنیدن صحبت های جالب پیرزن داشته باشد. صحبت هایی که همه مربوط به اندرون است.

کنیز پیر، ماجرای حسادت خانم خود را نسبت به یکی از کنیزهای خانه - که جوانتر و زیباتر از خودش است - با طول و تفصیل تمام به عطار تعریف می کند. گویا آقا برای آن کلفت، هدیه ای خریده بود که بدجوری کشف شده و موجب گردیده است آتش خشم خانم، شعله ورتر گردد و دختر بیگناه را متهم کرده است که می خواسته او را مسموم کند. روزی که آقا به حمام رفته بوده، خانم در غیاب وی دستور می دهد کنیز جوان را بعد از چند بار در حوض حیاط اندرون فرو بردن، تا آنجا که کلفت های دیگر، توان در بازو داشته اند کتکش بزنند. مجازات ظالمانه ای که خود ناقل داستان نیز مجبور بوده است در اجرای آن شرکت کند؛ با آنکه می دانست در مورد تهمت سم خوراندن، آن بیچاره کاملاً بیگناه است.

همچنین خانم شیل که در زمان ناصرالدین شاه قاجار از ایران دیدن کرده، است در شرح مسافرت خود به ناحیه لاریجان - که تحت حکومت عباس قلی خان لاریجانی بود - می نویسد: در موقع اقامت ما در اسک [واقع در لاریجان]، به علت غیبت عباس قلی خان لاریجانی، زن و امور حکومتی را به جای همسرش اداره می کرد. درباره او باید گفت که این زن در میان اهالی محل از شهرت بسیار خوبی برخوردار بود و علاوه بر اینکه از مایملک و منطقه حکمرانی شوهرش به عالیتترین وجه سرپرستی می کرد، زنی بسیار زیرک و مورد قبول و احترام عامه مردم نیز شمرده می شد.

من در طول مدت اقامت در اسک، چندین بار با او ملاقات کردم و در آن جلسات، طی صحبت هایی که با او و دو همسر دیگر عباس قلی خان، همراه با مادر و خواهران و سایر زنان قوم و خویش وی داشتم، از شنیدن اظهار نظرهای آنان لذت فراوان بردم و در ضمن دانستم که این زن ها به اتفاق همدیگر در منزل عباس قلی خان اقامت دارند و شوهران آنها نیز در آن موقع، ماموریت داشتند که همراه عباس قلی خان در فوج شیراز خدمت کنند.

در ضمن این ملاقات ها من متوجه شدم که زن های مازندرانی، همانند اغلب زن های ایلاتی، به خاطر نقش موثری که در زندگی ایفا می کنند، از احترام و توجه فراوانی برخوردارند.

همسر اول عباس قلی خان - که او را خانم می نامیدند - با اینکه در زندگی، زن خوشبختی بود، دو موضوع باعث شده بود که غصه دار باشد و زندگی به کامش تلخ شود. یکی اینکه او تا آن موقع در حدود سه سال بود که شوهرش را ندیده بود و دیگر اینکه شنیده بود شوهرش در عرض این سه ساله دو زن دیگر هم گرفته است: یکی در شیراز و دومی را همین اواخر در تهران. او آرزویی جز این نداشت که هر چه زودتر به ملاقات همسرش نایل شود تا او را مجبور کند که این دو زن جدید را طلاق بدهد. ولی معلوم نبود که او چگونه خواهد توانست به این خواسته خود نایل شود و امور حکومتی لاریجان را بدون اجازه، رها کند و به ملاقات شوهرش بشتابد؟ برای حل این قضیه، تنها چاره ای که به نظر خانم رسید، این بود که از من تقاضا کند تا من در مراجعت به تهران از خانم بخواهم که خانم را برای دیدار به تهران دعوت نماید و من هم قبول کردم.

بعدها در مراجعت به قلهمک، من پیغامی برای عباس قلی خان فرستادم و در آن تقاضای همسرش را مطرح کردم؛ که البته جواب خان نسبت به این تقاضا مساعد بود.

ولی با وجود این، خانم مصلحت ندید که به این کار اقدام کند و عقیده اش را تغییر داد. چون او تصور می کرد که طرد دو تن از رقبا ارزش آن را ندارد که اداره امور حکومتی اسک و امل را رها کند و قدرت خود را همراه با کلید انباری های مملو از امتعه به دست یکی دیگر از همسران شوهرش - که با او بالاتفاق زندگی می کردند - بسپارد. به همین جهت بود که خانم از اجرای تصمیمش منصرف شد و تشخیص داد که بهتر است در همانجا بماند.

منابع:

۱- پولاک، یاکوب ادوارد، (۱۳۶۸)، سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.

۲- شیل، مری، (۱۳۶۲)، خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.

کارلاسرنا، سفرنامه، (۱۳۶۲)، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.

۴- مهرآبادی، میترا، (۱۳۷۹)، زن ایرانی به روایت سفرنامه نویسان فرنگی، تهران: آفرینش.

منبع: قدس آنلاین

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۰۸۲۶/ماجرای-خواندنی-مجاهرای-عصر-پهوهایی-خواندنی-مجاهرای-عصر>